❖ **مسئله٤:** اجتهاد کردن به سبب اینکه مصداق «وجوب تحصیل مؤمّن از عذاب» است، دارای وجوب تخییری عقلی است.

گفته شده است که «اجتهاد» یکی از «مؤمّن های از عذاب» است که به سبب ادله‌ای که حجیت ظنون خاصه را ثابت می کند، مجتهد به سبب اجتهاد از عذاب احتمالی ایمن می شود. همچنین عدیل اجتهاد در اینجا تقلید است (که در جای خود مؤمّن بودن آن را بررسی خواهیم کرد) و عدیل سوم احتیاط است که به سبب تحصیل حکم واقعی، مکلف را از افتادن در عذاب ایمن نگه می دارد.

«لزوم تحصیل مؤمّن از عذاب»، وجوب عقلی است که طبعاً مصادیق آن هم دارای وجوب عقلی تخییری می شوند.

١. مرحوم فاضل در این باره می‌نویسد:

«لا ینبغی الإشکال فی أنّ المراد منه هو الوجوب العقلی الذی مرجعه إلی إدراک العقل و حکمه بأنّه بعد الالتفات إلی أصل التشریع، و حصول العلم إجمالًا بثبوت أحکام إلزامیة کثیرة فی الشریعة المقدّسة، و لزوم رعایتها و التعرّض لامتثالها؛ لعدم کون الناس مهملین فی أُمورهم، مفوّضین إلی اختیارهم، مضافاً إلی التوعید الثابت من الشرع قطعاً علی ترک التعرّض للامتثال و عدم المبالاة برعایة الأحکام، یلزم لأجل التخلّص عن ترتّب العقوبة و حصول الأمن من العذاب أن یمشی طریقاً یؤمّنه من ذلک.

فمرجع حکم العقل إلی صحّة عقوبة المولی لتارک هذا الطریق، و إلزامه إیّاه بالتخلّص عنها لو کان بصدد الفرار عن العقوبة و التخلّص منها، و علیه فلیس الثابت فی هذا المقام إلّا إدراک العقل لذلک کسائر الأحکام العقلیة، و إلّا فمن الواضح أنّه لیس له حکم إلزامی مولویّ أصلًا، کما أنّه من الواضح أنّه لیس فی المقام حکم وجوبی شرعیّ، ....

لا ینبغی الإشکال فی أنّ العقل لا یحکم ابتداء بالتخییر بین الأُمور المختلفة، بل إلزامه بأحد هذه الأمور إنّما هو لأجل وجود جامع بینها یکون ذلک الجامع مؤثراً فی حصول الأمن و تحقّق التخلّص. نعم، الحکم بالتخییر إنّما هو فی النظر الثانی، و لحاظ المحقّقات کما فیما یشابه المقام من الأحکام العقلیة.»[1]

٢. مرحوم خویی صراحتاً می‌نویسند که وجوب اجتهاد (در کنار وجوب تقلید و وجوب احتیاط)، وجوب تخییری است ولی این تخییر، تخییر عقلی است و نمی‌تواند تخییر شرعی باشد.

---

١ . تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة (الاجتهاد والتقلید)، ص١

استدلال ایشان در نفی وجوب شرعی تخییری چنین است که اگر چیزی بخواهد واجب شرعی باشد، یا «واجب شرعی نفسی» است و یا «واجب شرعی مقدمی» و یا «واجب شرعی طریقی» و «وجوب» در ما نحن فیه هیچکدام از این سه صورت نیست.

الف) وجوب اجتهاد، وجوب تخییری شرعی مقدمی نیست. چرا که، اولاً ما اصلاً قبول نداریم، وجوب مقدمی، وجوب شرعی باشد و ثانیاً: اگر هم بپذیریم که وجوب مقدمه وجوب شرعی است، اما احتیاط مقدمه هیچ واجب دیگری نیست.

«علی أ نّا لو سلمنا وجوب المقدمة فلیس الاحتیاط مقدمة لأی واجب فان ما أتی به المکلّف إما أنه نفس الواجب أو أنه أمر مباح ، وهو أجنبی عن الواجب رأساً لا أنه مقدمة لوجود الواجب وتحققه ، بلا فرق فی ذلک بین أن یکون أصل الوجوب معلوماً وکان التردد فی متعلقه کما فی موارد الاحتیاط المستلزم للتکرار ، وبین أن یکون أصل الوجوب محتملاً کما فی موارد الاحتیاط غیر المستلزم للتکرار ، ومعه کیف یکون الاحتیاط مقدمة لوجود الواجب.

نعم ، ضمّ أحد الفعلین إلی الآخر مقدمة علمیة للامتثال ، لأن به یحرز الخروج عن عهدة التکلیف المحتمل»[1]

و ثالثاً: اجتهاد و تقلید هم مقدمه واجب دیگری نیستند.

«وکذلک الاجتهاد والتقلید ، لأنهما فی الحقیقة عبارتان عن العلم بالأحکام ومعرفتها ، ولا یکون معرفة حکم أی موضوع مقوماً لوجود ذلک الموضوع ومقدمة لتحققه بحیث لا یتیسّر صدوره ممن لا یعلم بحکمه ، فهذا کرّد السلام فإنه ممکن الصدور ممن لا یعلم بحکمه ، وکذلک الحال فی غیره من الواجبات إذ یمکن أن یأتی بها المکلف ولو علی سبیل الاحتیاط من دون أن یکون عالماً بحکمها ، فلا یتوقف وجود الواجب علی معرفته بالاجتهاد أو التقلید.

نعم ، لا یتمکن المکلف فی بعض الموارد من الاتیان بالعمل إلاّ إذا علم بما اعتبر فیه من القیود والشروط ، کما فی الموضوعات المرکبة مثل الصلاة والحج فإن الجاهل بأحکامهما غیر متمکن علی اصدارهما ، إلاّ أنه من الندرة بمکان»[2]

---

[1] . التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج۱، ص۲

[2] . همان

ب) وجوب اجتهاد، وجوب تخییری شرعی طریقی نیست. (توجه شود که مراد ایشان از وجوب طریقی، آن وجوبی است که بر شیء عارض می‌شود تا شیء را منجّز کند. مثلاً واجب است که از امارات تبعیت کنیم که این وجوب عارض شده بر امارات، باعث می شود که امارات در حق ما منجّز و مقدّر شوند.

اما ممکن است بگوییم که ما این نوع از وجوب را نمی‌پذیریم و معتقدیم آنچه درباره امارات جعل می شود، حجت است و امتثال از امارات به سبب «وجوب امتثال از اماره» نیست، بلکه به سبب آن است که «مؤدای اماره» در حق ما واجب می شود.

البته اگر کسی وجوب طریقی را پذیرفت، باید آن را نوعی از وجوب غیری به حساب آورد چرا که «امتثال اماره» مقدمه وجود «حکم الهی» است.)

مرحوم خوئی می‌نویسد که تخییر بین اجتهاد و تقلید و احتیاط دارای وجوب طریقی هم نیست چرا که: احتیاط، «منجّز» واقع نیست.

«وأمّا عدم کونه وجوباً طریقیاً فلأن المراد به ما وجب لتنجیز الواجب أو التعذیر عنه ولیس الاحتیاط منجزاً للواقع بوجه ، لما سیأتی من أن الأحکام الواقعیة إنما تنجزت بالعلم الاجمالی أو بالاحتمال لمکان الشبهة قبل الفحص ، أو لوجود الأمارات القائمة علیها فی مظانها کما تأتی الاشارة إلیه . فالأحکام متنجزة قبل وجوب الاحتیاط لا أنها تنجزت بسببه ، فلا معنی للوجوب الطریقی بمعنی المنجزیة فیه»[1]

ایشان هم چنین می‌نویسد که اجتهاد هم دارای چنین وجوبی نیست:

«وأمّا الاجتهاد والتقلید فقد یبدو للنظر أنهما کالاحتیاط لا معنی للوجوب الطریقی فیهما بالإضافة إلی التنجیز ، لأن الأحکام الشرعیة ـ کما أشرنا إلیه ـ تنجزت قبل الأمر بهما من جهة العلم الاجمالی أو الاحتمال ، لا أنها تنجزت بسببهما . ثمّ علی فرض عدم العلم الاجمالی من الابتداء أو انحلاله بالظفر بجملة معتد بها ، یستند التنجیز إلی الأمارات القائمة علی الأحکام فی مظانها لأن بها یستحق المکلف العقاب علی مخالفة الواقع لا أنها تتنجز بالاجتهاد ، ومن هنا

[1] . همان، ص۳

لو ترک الاجتهاد رأساً کانت الأحکام متنجزة فی حقّه واستحق بذلک العقاب علی تقدیر مخالفة عمله الواقع، هذا فی الاجتهاد»[1]

مرحوم خوئی سپس درباره تقلید هم می‌نویسند که تقلید هم نمی تواند دارای وجوب طریقی باشد:

«ومنه یظهر الحال فی التقلید ، لتنجز الأحکام الواقعیة بوجود فتوی من وجب علی العامی تقلیده وان ترک تقلیده ، لا أنها تتنجز بالتقلید . فالوجوب الطریقی بمعنی التنجیز لا محصل له بالإضافة إلی الاجتهاد والتقلید.

نعم ، الوجوب الطریقی بمعنی المعذریة فیهما صحیح ، کما إذا أفتی المجتهد بما أدی إلیه رأیه وعمل به مقلّدوه ولکنه کان مخالفاً للواقع ، فإن اجتهاده حینئذ کتقلید مقلدیه معذران عن مخالفة عملهما للواقع ، إلاّ أن ذلک لا یصحح القول بالوجوب الطریقی فی الاجتهاد وعدلیه وهو ظاهر»[2]

[1] . همان

[2] . همان